

# بیجه‌ها بنتیری



• سال نهم • بهمن ۹۹ • شماره ۱۰۷  
ماهیانه ویژه کودکان نابینا و کم بینا



## دوست عزیزم با من بخوان

- ۲..... بهترین مادر.....
- ۶..... فال به فال.....
- ۷..... تشکر.....
- ۹..... زنان در قرآن.....
- ۱۱..... مثل همچون عسل.....
- ۱۳..... گوزن نر و شیر.....
- ۱۳..... کوتاه و آموزنده.....
- ۱۵..... بعضی عینک می زنند!.....
- ۱۷..... در آبها چه می گذرد؟.....
- ۱۹..... وظایف دستگاه ماهیچه‌ای.....
- ۲۰..... از خراسان رضوی بدانید!.....
- ۲۲..... کلمه‌ی طلایی.....
- ۲۳..... چیستان.....
- ۲۴..... شاد در زمستان.....

## بهترین مادر

بعد از ظهر یک روز ظاهراً معمولی بود اما جنب و جوشی پنهانی در خانه‌ی ما در جریان بود. بابا و خواهر بزرگم، کارها را بین ما تقسیم کرده بودند. صحبت‌های آهسته و در گوشی دو نفره یا چند نفره قطع نمی‌شد. حتی خواهر و برادر کوچولوی ما که دل‌هایشان هم کوچک است و نمی‌توانند هیچ رازی را در آن نگه دارند، با دقت سعی می‌کردند مراقب صحبت‌ها و رفتارشان باشند. قرار بود در یک کار دسته‌جمعی، مادر را شگفت‌زده کنیم. چرا؟ فردا روز مادر بود و چه روزی مهم‌تر از آن!

مامان از صبح اعلام کرده بود یکی دو ساعت پیش مادر بزرگ‌هایمان می‌رود تا هدیه‌های روز مادر را به آنان تقدیم کند و برگردد. این فرصت خوبی بود تا ما بتوانیم خانه را

تزیین و چراغانی کنیم. وقت کم بود و همه با عجله کار می‌کردیم. بابا کیکی را آورد که به سلیقه‌ی خواهر بزرگم سفارش داده بود. همه تلاش می‌کردیم خودمان را کنترل کنیم تا مبادا به آن ناخنک بزنیم. برادر بزرگم گفت: «بچه‌ها! کسی به تلفن همراه بابا دست نزنند زیرا باید شارژ آن کامل شود. می‌خواهیم با مادر بزرگ‌ها، خاله‌ها و عمه‌ها تماس بگیریم و در جشن آنان شریک شویم.»

دل تو دل داداش و آجی کوچولو نبود و برای آمدن مامان لحظه‌شماری می‌کردند. هر یکی دو دقیقه، یکی از آن دو می‌رفت و در آپارتمان را باز می‌کرد. وقتی مامان آمد، داداش کوچولو خودش را توی بغل مامان انداخت و گفت: «مامان جونم! روزت مبارک!» همه ریختیم سر او که: «کار ما را

**خراب کردی! می‌خواستیم مامان شگفت‌زده شود!» او که تازه متوجه شده بود، چه کار کرده، رفت یک گوشه نشست و زد زیر گریه. خواهر بزرگم رفت، او را بغل کرد و گفت: «چرا بچه را اذیت می‌کنید! خوب حالا چه شده! از دهنش در رفت! عیبی نداره داداشی! گریه نکن!»**

**همه از کار خود ناراحت شدیم و یکی‌یکی از داداشی معذرت‌خواهی کردیم. مامان زودتر از همه او را بوسید و گفت: «من خوشحالم که پسر گلم پیش از بقیه، عید را به من تبریک گفت! دست شما درد نکند. از همه‌ی شما تشکر می‌کنم و دوست‌تان دارم!» خواهر کوچولو برای اینکه از داداشی عقب نیفتد، خودش را به مامان رساند و گفت: «مامان خوبم! من هم خیلی کمک کردم!» مامان او را هم بوسید و گفت: «همکاری**

شما با یکدیگر و گوش کردن به حرف باباجون و خواهر و برادر  
بزرگ‌تان، بیشتر از همه چیز مرا خوشحال کرد!»

بابا پیشنهاد کرد هدیه‌ی مامان را بدهیم. او گفت: «فردا روز  
تولد بهترین مادر دنیا یعنی حضرت فاطمه‌زهرا(س) است.  
ایشان دختری دلسوز و حرف‌شنو برای پدرشان، همسری فداکار  
برای امیرالمؤمنین(Σ) و مادری مهربان برای چهار فرزندشان  
بودند. به همین دلیل، این روز «روز مادر» نامیده شده است.  
البته هر روز سال باید روز قدردانی از زحمات مادران باشد اما  
روز میلاد حضرت زهرا(س)، روز خاصی است.»

بعد از صحبت‌های بابا، به بخش جذاب جشن رسیدیم!  
خوردن کیک، باز کردن هدیه و بعد تماس با مادر بزرگ‌ها،  
خاله‌ها و عمه‌ها و تبریک و شادی و خنده! میلاد بهترین مادر

**دنیا و روز مادر مبارک باد!**

**[[قاصدک]]**

**فال به فال**

**به بار می آد سال به سال**

**گردوهای فال به فال**

**می رسه روی درخت**

**میوه های کال و کال**

**روی تن زرافه**

**یه عالمه خال و خال**

**پرنده وقت پرواز**

**هی می زنه بال و بال**

**به وقت برف و سرما**

گردن ما شال و شال  
کاشکی باشیم همیشه  
ما خوشحال و سر حال  
بزرگ می‌شیم کم به کم  
با گذر از سال و سال

[[فاطمه مشفهدی رستم]]

تشکر

آیا تشکر کرده‌ای  
از رودها که جاری‌اند؟  
از رودها که ساده‌اند  
و از بدی‌ها عاری‌اند  
«خسته نباشی» گفته‌ای

یک روز به این آسمان؟  
که روز و شب مانند سقف  
مانده به روی شهرمان؟  
آیا سلامی کرده‌ای  
بر کوه‌ها و سنگ‌هاش؟  
بر گل، سپاسی گفته‌ای  
بر عطر و بو و رنگ‌هاش؟  
آیا خوش آمد گفته‌ای  
یک شب به ماه و ماهتاب؟  
آیا سلامی کرده‌ای  
صبحی به خورشید، آفتاب؟  
بر تو سلامی می‌کنند

هر چیز، در دور و برت  
از خاکِ زیر پای تو  
تا ماهِ بالای سرت!  
پس بعد از این خوشحال کن  
هر چیز را با یک سلام!  
دیگر از این پس یاد کن  
خورشید را با احترام!

[[جعفر ابراهیمی]]

## زنان در قرآن

یک سوره در قرآن به نام «نساء» یعنی زنان، به بسیاری از امور مربوط به زنان اشاره کرده است. البته در سوره‌های «نور» و «احزاب» نیز به امور بانوان اشاره شده است. تنها زنی که نامش

در قرآن ذکر شده، حضرت مریم(س) است که یک سوره به نام اوست. تنها زنی که از جانب خداوند به او وحی و الهام شد و در چند سوره به این امر اشاره شده، مادر حضرت موسی(Σ) است. همسران بسیاری از پیامبران، زنان مؤمنی بودند اما زنان دو پیامبر یعنی حضرت نوح(Σ) و حضرت لوط(Σ) نه تنها کافر بودند بلکه این دو پیامبر گرامی را آزار دادند و به آنان خیانت کردند اما در سوره «تحریم» به زنی اشاره شده که گرچه همسر فرعون ظالم و کافر بود اما دست از ایمان و درستکاری برداشت. این زن با ایمان، «آسیه» بود که البته نامش در قرآن نیامده است. در قرآن به زن کافر ملعونی اشاره شده که در راه پیامبر(ﷺ) خار می انداخت. این زن، همسر ابولهب و نامش

«أم‌جمیل» بود که در سوره «لَهَبْ یا تَبَّت»، در حق او و همسرش  
نفرین شده است.

## مثل همچون عسل

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود! مستعجل به  
معنای زودگذر است. اگر کسی به‌خوبی در میان جمع، خودش  
را نشان دهد اما به دلایلی نتواند مثل گذشته حضور فعال داشته  
باشد یا کاری به‌خوبی آغاز شود اما خیلی زود به پایان برسد و  
پیش از رسیدن به نتیجه‌ی دلخواه، از بین برود؛ این مثل به‌کار  
می‌رود.

خوش بود گر محک تجربه آید به میان

تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد

«مَحَك»، نام نوعی سنگ است که به وسیله‌ی آن، مقدار طلای موجود در اشیای ساخته شده از طلا را تعیین می‌کنند اما در مثل‌ها و زبان رایج بین مردم، محک به معنی وسیله‌ای است که ارزش واقعی هر چیز را تعیین می‌کند.

غَش به معنی ناخالصی است. این مثل هنگامی به کار می‌رود که بر اثر آزمایش یا پیشامدی، چهره‌ی واقعی یا افکار بد شخص که پشت رفتار ساختگی پنهان بوده، معلوم و آشکار شود. هنگامی که رویدادهای ناگواری پیش می‌آید؛ با گفتن این مثل، آرزو می‌کنیم پرده‌ها کنار رود تا عاملان حوادث ناگوار شناخته شوند. وقتی عده‌ای نالایق، دَم از لیاقت و شایستگی می‌زنند و با ادعاهای پوچ، کارها را به دست می‌گیرند؛ این مثل به کار می‌رود تا آرزوی گوینده را برای شناخته شدن آدم‌های نالایق نشان دهد.

«فوت کوزه‌گری، مصطفی رحماندوست»

## گوزن نر و شیر

گوزن نر، شاخ‌های باشکوهش را خیلی دوست داشت اما از پاهای باریک و لاغرش اصلاً راضی نبود. روزی شیر او را تعقیب کرد. گوزن با سرعت فرار کرد تا به بیشه‌زار پر از درخت رسید. شاخ‌هایش بین درختان گیر کرد و شیر، او را گرفت. وقتی پایان عمرش را نزدیک دید، با افسوس گفت: «چقدر احمق بودم که فکر می‌کردم پاهایم لاغر و زشت است در صورتی که همین پاها مرا از دست شیر نجات می‌دادند و شاخ‌هایی که از آنها تعریف می‌کردم، باعث مرگم شدند.»

[[مترجم، محمد شمس]]

## کوتاه و آموزنده

به خدا چه بگوییم؟ کسی به سفر رفت. هوای گرم تابستان و باد

سوزان، طاقت هر رهگذری را می‌گرفت. وی چشمش به غلامی افتاد که مشغول چراندن گوسفندان بود. به غلام گفت: «یکی از گوسفندان را به من بفروش.» غلام گفت: «این‌ها از آن من نیستند و صاحب دارند.» مرد نگاهی به گوسفندان کرد و گفت: «کافی است بگویی، یکی از آن‌ها را گرگ برده است.» غلام گفت: «به خدا چه بگویم؟» مرد از امانتداری و ایمان غلام، شگفت‌زده شد و تا مدت‌ها به این سخن غلام اشاره می‌کرد که: «به خدا چه بگویم؟»

کفش پیامبر ( ) پیامبر ( ) پس از وضو، خواست کفش‌هایش را بپوشد که ناگهان عقابی فرود آمد و کفش‌ها را ربود و پرواز کرد اما پس از مدت کوتاهی، آن‌ها را رها کرد. هنگام افتادن کفش‌ها، مار سیاهی روی زمین افتاد.

به این ترتیب، بلا از پیامبر (ﷺ) دفع شد. عقاب به ایشان عرض کرد: «ضرورت، مرا وادار به این گستاخی کرد و گرنه من در پیشگاه شما نباید چنین جسارتی می‌کردم.» پیامبر (ﷺ) از او تشکر کرد و فرمود: «این جفای ظاهری تو را دیدم ولی می‌دانستم که عینِ وفا است. من به ظاهر غمگین شدم ولی در واقع، از غم بزرگ‌تری که در انتظارم بود، نجات یافتم.»

«ابوالفضل هادی منش»

### بعضی عینک می‌زنند؟

اگر چشم کسی سالم باشد، باید بتواند به راحتی پس از نگاه کردن به چیزهای دور دست، بلافاصله بر حروف ریز کتابی که روی زانو گذاشته، چشم بدوزد و آنها را تشخیص دهد. وی باید بتواند این کار را فوراً و بدون تلاش در تطابق دید چشم

انجام دهد. موقع مطالعه یک صفحه، شعاع‌های نور از کاغذ منعکس می‌شوند و از مردمک چشم انسان می‌گذرند. عدسی چشم، شعاع‌های نور را بر شبکه متمرکز می‌کند و شبکه با کمک اعصاب بینایی، با فرستادن پیام به مغز، واکنش نشان می‌دهد.

بعضی از نارسایی‌های معمول در گروهی چشم، ممکن است ارثی باشد یا با گذشت زمان ایجاد شود. بسیاری از مردم در تمام دوران زندگی، نزدیک‌بین هستند و گروهی هم در میانسالی، مطالعه‌ی کتاب و انجام کارهایی که نیاز به دید نزدیک دارند، برایشان دشوار می‌شود. عینک‌ها و لنزهای طبی مناسب را می‌توان طوری ساخت که با متمرکز کردن درست شعاع‌های نور بر شبکه، نارسایی بینایی را از بین ببرد. با

مطالعه در نور کافی و مصرف سبزیجاتی مانند هویج که برای چشم مفید هستند، سلامت چشم‌ها حفظ می‌شود.

«سپیده عنلیب و حسین یاسینی»

## در آب‌ها چه می‌گذرد؟

پرندگان شکاری و صیادانی مانند سمور آبی و «مینک» به ندرت سعی می‌کنند ماهی‌خورک‌ها را شکار کنند. پرهای درخشان ماهی‌خورک، رنگ‌های اخطار دهنده‌ای دارند که به شکارچیان می‌گویند: «گوشت من مزه وحشتناکی دارد!»

سمور آبی اروپایی-آسیایی این شکارچی محتاط، وقتی شکارش را که معمولاً ماهی است می‌گیرد، با سرعت زیاد زیر آب می‌رود. این سمور، خرچنگ آب شیرین و جانوران سخت‌پوست شبیه آن را می‌خورد. در بعضی مناطق،

سمورهای آبی به دست انسان کشته می‌شوند؛ زیرا آنها ماهی‌های غذای انسان‌ها را صید می‌کنند.

حلزون آبی‌رنگ طول صدف این حلزون ممکن است تا پنج سانتی‌متر برسد؛ بنابراین، یکی از بزرگ‌ترین حلزون‌های اروپا به‌شمار می‌رود. این حلزون معمولاً خرده‌های گیاهان، جانوران و سایر مواد در حال پوسیدن ته دریاچه را می‌خورد. با این حال می‌تواند شکارچی‌گند اما سمجی باشد و بچه‌ماهی‌ها، بچه وزغ‌ها و حتی سوسمارهای آبی کوچک را به دام بیندازد.

انگیت انگیت مانند آبچلیک، چنگال‌های باز از هم، پهن و بلندی دارد. این حالت چنگال‌ها از فشار پرنده روی گل و لای نرم یا گیاهان شناور در آب می‌کاهد و از فرو رفتن آن

**جلوگیری می‌کند. انگیت‌ها در آب‌های کم‌عمق شیرجه می‌زنند،  
قطعاتی از گیاهان نرم را جدا می‌کنند و آن‌ها را با خود به  
سطح آب می‌آورند و می‌خورند.**

**[[صدیقه ابراهیمی و مهرزاده میناثراد]]**

## **وظایف دستگاه ماهیچه‌ای**

**وقتی مغز پیام می‌فرستد و دستور حرکت به ماهیچه می‌دهد،  
ماهیچه حرکت می‌کند اما چگونه این پیام به ماهیچه می‌رود؟  
هر عضو بدن به وسیله‌ی دستگاه عصبی به مغز متصل است.  
عصب‌ها پیام‌ها را بین مغز و ماهیچه‌ها مبادله می‌کنند.**

**مغز همیشه می‌داند ماهیچه‌ها چه می‌کنند و اینکه آن‌ها  
خسته هستند یا در حالت فشار یا در حال استراحت. اگر  
بخواهید حرکت کنید، مغز پیامی را به شکل پالس‌های**

الکتریکی خیلی کوچک به ماهیچه‌ی اسکلتی می‌فرستد و ماهیچه حرکت می‌کند. ماهیچه‌های غیرارادی هم از دستورات مغز اطاعت می‌کنند. آن‌ها بدون اراده‌ی ما به کار خود ادامه می‌دهند. اگر این‌طور نبود، باید به قلب می‌گفتیم حالا کار کند یا به ریه‌ها می‌گفتیم حالا نفس بکشد! در نتیجه، خیلی از افراد می‌مردند.

«مترجمان، طیبه‌سادات و مرضیه‌سادات صالحی»

## از خراسان رضوی بدانید!

استان خراسان رضوی، در شمال شرقی ایران قرار دارد و از استان‌های وسیع کشور است. این استان از شمال به استان خراسان شمالی و کشور ترکمنستان، از جنوب به استان خراسان جنوبی، از مغرب و جنوب غربی به استان‌های سمنان و

یزد و از مشرق به کشور افغانستان محدود می‌شود. استان خراسان رضوی با کشور ترکمنستان ۵۳۱ کیلومتر و با افغانستان ۳۰۲ کیلومتر مرز مشترک دارد. مرکز این استان، شهر مقدس مشهد است. این استان، ۲۵ شهرستان دارد از جمله مشهد، نیشابور، سبزوار، تربت جام، قوچان، گناباد و تربت حیدریه.

رودها مهم‌ترین رود استان خراسان رضوی، «اترک» است که از جلگه‌ی گرگان می‌گذرد و به دریای خزر می‌ریزد. رود مهم دیگر این استان، «کَشَفَرود» است که در شمال غربی استان و دشت مشهد، در ناحیه‌ی مرزی «پل خاتون» به هریرود می‌پیوندد. این رود، سر انجام با نام «تَجَن» به ریگزارهای «قَرَه‌قُم» در ترکمنستان می‌ریزد.

[[دکتر مهدی چوبینه، کورش امیری‌نیا]]

## کلمه‌ی طلایی

پاسخ کلمه‌ی طلایی ماه دی، «تبریز» بود با این پاسخ‌ها:

تر، بیرجند، رستم، یوان، حضرت زینب کبری (س)

کلمه‌ی طلایی این ماه، ۶ حرف دارد با این پرسش‌ها:

۱. گیاه خوراکی که فواید زیادی دارد اما بوی آن برای بسیاری از افراد، ناراحت کننده است.

۲. نام اسب رستم.

۳. حشره‌ای که خالق عسل است.

۴. منطقه‌ای که حدود جغرافیایی دو کشور همسایه را مشخص می‌کند.

۵. شهری که به نام شهر بادگیرها معروف است.

۶. ورزش آرام و دلپذیر باد.

## چیستان

II دلم پر آب و جانم پر ز آتش

اگر تابم دهی، می ریزه آبش

II آن چیست که سر دارد اما هرگز فکر نمی کند؟

II آن چیست که هر وقت اسمش را ببری، می شکند؟

II سه دکان است دوش به دوش

اولی مخمل فروش

دومی آرد فروش

سومی چوب فروش

پاسخ چیستان های دی

بادمجان، بلال، پارو که در آن «پا» در سر کلمه و «رو» در

انتهای کلمه واقع شده است، پاکت نامه، پسته.

## شاد در زمستان

✚ سامان، شاگرد اول کلاس بود ولی از آمپول می‌ترسید. وقتی مریض شده بود، آقای دکتر او را معاینه کرد. بعد به مادرش گفت: «پسرتان به شدت سرما خورده! برایش سه تا آمپول می‌نویسم.» سامان گفت: «آقای دکتر، من باید چندبار از رویش بنویسم؟»

✚ معلم: «مریم جان، به نظرت زیباترین شهر دنیا کدام است؟»  
مریم: «خانم اجازه، شهر بازی!»

✚ سه مادر صبحانه می‌خوردند. مادر اولی به پسرش گفت:  
«کندوی عسل! بیا عسل بخور.» مادر دومی به پسرش گفت:  
«باغ پرتقال! بیا آب پرتقال بخور.» مادر سومی به پسرش گفت:  
«مرغ قدقدی من! بیا نیمرو بخور!»

‡ دو تا مگس غذا می خوردند. مگس اولی به دومی گفت: «آه! حاله را به هم زدی! باز که داری با دست‌های تمیز غذا می‌خوری!»

‡ مشتری: «گارسون! آهای گارسون! توی این سوپی که برایم آورده‌ای، هشت تا مورچه‌ی مرده پیدا کردم.» گارسون: «خوب معلوم است قربان، مورچه‌ها فقط توی خشکی می‌توانند زنده بمانند!»

‡ کیوان درس ریاضی را اصلاً دوست نداشت. روزی به آشپزخانه رفت. می‌خواست یواشکی چند کتلت داغ بردارد و بخورد اما پشیمان شد و این کار را نکرد. با خودش گفت: «فکر می‌کنید من نمی‌فهمم؟! این امتحان ریاضی است! باید بعداً به مادر جواب بدهم که: چند کتلت اینجا بوده، چندتا خورده‌ام،

چندتا باقی مانده! آخرش هم اینکه به هر میهمان چند کتلت  
می‌رسد!»

‡ اولی: «چه آسانسور بزرگی! زودتر برویم بالا زیرا خیلی  
دوست دارم آپارتمان کوچکی را که خریده‌ای، بینم.» دومی:  
«آپارتمانی که خریده‌ام، همین است. همین که الآن تویش  
هستیم.»



# Bacheh-ha Boshra



Managing Director: Nasrin Atyabi  
Address: P.O. BOX 17775/338 Tehran  
Fax: +9821 33102466  
Cell Phone: +98 912 307 0328  
Website: www.kamna.ir

کامنا پارسا، تهران، میدان ایران، میدان مهدوی پور، پلاک ۳۸  
تلفن: +۳۳۸ / ۳۳۵۱۱۱۱۲-۳  
تلفکس: +۳۳۸ / ۳۳۸۰۰۰۰۰  
ایران، جلد واحد تاپی

ناهنامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا

صاحب انتشار و مدیر مسئول: نسرین ایتیابی  
محرر فنی: حسین یوسفی فرزندانی  
ویراستار: حمید محمد حسینی

تلفکس: ایران - تهران صندوق پستی ۱۷۷۵/۳۳۸